



یادداشت تحلیلی «فرهیختگان»؛ دی ماه ۱۴۰۴ را چطور قاب بندی کنیم؟ جریان صهیونی‌پهلویسم چطور مفصل بندی می‌شود؟ چه فرصت‌ها و تهدیدهایی پیش روی ماست؟

مختصات ایران پسا کودتا؛ چه باید کرد؟



در یک حکمرانی را دارد آیا می‌تواند عنصری ملی باشد؟ طبیعی‌سازی چنین پارادوکسی تنها با تاریخ‌زدایی از جامعه و اکنون‌زدگی ممکن می‌شود.

۱۱- در پی طبیعی‌سازی خشونت است

برخلاف انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ که انقلابی خشونت‌پرهیز، مردمی و مدنی بود و امام به‌عنوان رهبر آن هیچ‌گاه توصیه به مبارزه مسلحانه نکرد و از دیدار با مبارزان مسلح هم امتناع کرد و آن‌ها را تأیید نکرد، جریان صهیونی‌پهلویسم در دی ۱۴۰۴ با فراخوان خشونت و تسلیح شروع کرد، کش دی ماه ۱۴۰۴، نه مدنی بود و نه مردمی و خشونت‌پرهیز، طبیعی‌سازی خشونت تا مرز ۸۰۰ هزار کشته یا اجتناب‌ناپذیر نشان دادن شرایطی مانند عراق یا لیبی با چندمیلیون کشته و آواره بخشی از این پروژه خشونت‌فیزیکی بود، البته خشونت تنها به کشتار و خشونت‌فیزیکی محدود نمی‌شد، تشکیل دادگاه‌های انگیزاسیون در فضای مجازی برای آن‌هایی که می‌خواستند زندگی معمولی و عادی خود را ادامه دهند یا کمپین طرد و تنبیه علیه هنرمندان و ورزشکاران، پخش کردن شماره‌تلفن‌های افراد، ایجاد مزاحمت برای ایرانیان خارج از کشور ناهمسو با صهیونی‌پهلویسم و... بخش مهم دیگری از پروژه طبیعی‌سازی خشونت بود.

۱۲- عبور از سکولاریسم به دین‌زدایی

حمله ساماندهی‌شده به نمادهای دینی مثل مساجد - که محل عبادت و کنش اجتماعی طیف‌های مختلفی از مردم عادی است - آن هم در کشوری که اکثریت مسلمان دارد، نشان داد این جریان می‌خواهد ضمن عبور از سکولاریسم عرفی به جریانی صددین تبدیل شود. اصرار بر این موضوع و موضع نشان داد این یک اتفاق یا استثنا نیست، خشونت کلامی برخی لیدرهای این جریان علیه شاعران دینی نشان داد این جریان حتی مثل پهلوی دوم نمی‌خواهد به دین‌داری فردی هم تظاهر کند و خود را نظرکرده انهم معصومین(ع) و... معرفی کند. پروژه دین‌ستیزی تنها از یک اتاق فکر ایدئولوژیک خریبدی - صهیونیستی برمی‌آید.

بخش سوم: چه باید کرد؟

مسئله کانونی شکل‌گیری هویت صهیونی‌پهلویستی در آن سه‌گانه خشم، بخش نخست خشم یا اعتراض است، اعتراض برساختی و خشونت ساماندهی‌شده مهم هستند؛ اما نه به‌اندازه اعتراض واقعی. اعتراض واقعی، کارکرد اجتماعی‌شدن برای این هویت را دارد و به‌مثابه یک‌های پشت صفر عمل می‌کند و اگر نباشد عملاً دو مورد دیگر خیلی معنادار نیستند؛ لذا سؤال اصلی شاید این باشد که چطور باید به سمت کمپنه‌کردن اعتراضات واقعی جامعه حرکت کرد؟ موضوعی که کم‌وبیش از سال ۱۳۹۶ درباره آن حرف زده شده؛ اما مجموع سیاست‌ها و اقدامات توانسته یک بسته کنش مؤثر و معنادار در عرصه حکمرانی طراحی و اجرا کند.

در این ماجرا به نظر می‌رسد در دو سطح اختلاف وجود دارد؛ نخست در توصیف وضع موجود و دوم در تجویز برای برون‌رفت از آن که طبعاً تجویز خود به توصیف وابسته است.

صورت‌بندی‌ها

نسبت به توصیف وضع موجود

۱- انکار نارضایتی

برخی گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی خواسته یا ناخواسته اعتراض متراکم شکل گرفته از دی‌ماه ۱۳۹۶ تا دی‌ماه ۱۴۰۴ را امری جدی تلقی نمی‌کنند یا آن را به‌رفت‌وآمد یک دولت، یک فرد یا یک سیاست مربوط می‌دانند. در صورت مرکزیت یافتن چنین نگاهی امکان اصلاح وضع از بین می‌رود و بن‌بست و انسداد پدید می‌آید.

۲- خاکستری‌بینی

جریان دوم وضع را به گونه‌ای می‌بیند که گویی حکمرانی کشور بر تلی از خاکستر نشسته است و جای اصلاح وجود ندارد. این نگاه اولاً واقعی نیست و ثانیاً مانند دسته نخست عملاً امکان اصلاح را منتفی می‌کند و رادیکالیسم و چرخه خشونت را تجویز می‌کند.

۳- خاکستری‌بینی

دسته سوم جریان‌هایی هستند که تلاش می‌کنند هم برآورد دقیقی از سطح تهدیدها داشته باشند و هم ظرفیت‌ها برای تدبیر را شناسایی کنند، سفید و

پساحقیقت مؤلفه‌هایی در عرصه ارتباطات کار می‌کند که کمابیش با آنچه در جریان صهیونی‌پهلویسم دیدیم این‌همانی دارد، مثلاً در این عرصه مهم نیست چه پیامی حقیقی است و چه پیامی عاری از حقیقت است، در واقع آنچه برای مخاطب مطلوبیت دارد همان حقیقت است؛ لذا خبری مهم است که هم‌راستا با خواسته‌های مخاطب باشد. در عصر پساحقیقت، بی‌حقیقتی سبب بروز گروه‌های منفرد و ایزوله و پژواک تک‌صدایی می‌شود، توهم دانایی و توهم اکثریت بودن نتیجه این ایزولاسیون است. در وضعیتی که مخاطب حس می‌کند ارتباطات افقی، دموکراتیک و همگانی‌شده و دانایی از سیطره ارتباطات عمودی، دیکتاتوری، توتالیتریک و از بالا به پایین رها شده است، دست نامرئی بی‌حقیقتی، توهم تکثر می‌دهد و در عمل فرد را در شبکه‌های درهم‌تنیده ایزوله - که حس اکثریت می‌دهند - محبوس می‌کند و گرفتارشدن در غار شبکه‌ای سبب بروز رادیکالیسم می‌شود. در چنین وضعی آنچه اصالت دارد مصرف و سرگرمی است، حتی اگر این سرگرمی خشونت کلامی، رفتاری یا حتی دست به سلاح بردن باشد. توییتری و اینتای شدن سیاست در ایران و مجال بروز یافتن شبکه‌های مروج خشونت چون اینترنشنال و برخی شبکه‌های داخلی، هم مولود چنین وضعیتی است و هم مسبب آن. خصلت دیگر زیست ارتباطی این هویت، فرم‌گرایی مطلق است. آنچه سبب می‌شود اینستاگرام بستر اصلی پرورش این ایده باشد، همین نکته ارتباطی است. اینستاگرام پلتفرمی تصویر پایه‌است که عناصری چون رنگ، موسیقی و سایر وجوه فرمال‌تر ارتباط در آن بیشتر کار می‌کند. ساخت محتوای همه‌فهم با فرم برانگیزاننده، شبیه به هم و پرتعاد، یعنی اصالت فرم و به حاشیه رفتن محتوا، یعنی اصالت احساس و در حاشیه بودن استدلال. این هویت شبیه آن چیزی است که کاستلز در کتاب «شبکه‌های خشم و امید»^۱ ذیل ادبیات جامعه‌شنه‌ای توصیف می‌کند، با این تفاوت که کاستلز در یک خوش‌بینی افراطی شبکه‌های اجتماعی را نابازیگرانی بی‌طرف در این عرصه توصیف می‌کند که حداقل در مورد اینستاگرام با الگوریتم حذف و اضافه‌هایش این دیدگاه زیادی ساده‌سازانه است.

۷- در پیوند با ایده راست رادیکال جهانی است

آنچه در ایران رخ داد شاید طابق النعل بالنعل از منظر معرفتی و اندیشه‌ای به راست‌گرایی رادیکال ارتباط نداشته باشد، حتی شاید راست‌تندرو در عرصه سیاست‌ورزی ایران به جریانی دیگر اطلاق‌شده‌که در مجلس و جاهای دیگر نمایندگانی هم دارد؛ اما آنچه جریان صهیونی‌پهلویسم در عمل انجام می‌دهد استمرار جریان راست رادیکال جهانی است، حتی شاید بتوان از منظر الهیاتی آن را با جریان ژاوبوتیسنکی، پدر معنوی تانیا‌ها که مروج پرآگامیسم وحشی و خشونت بنیادگرایانه بود نزدیک دانست؛ الهیاتی که منجر به شکل‌گیری یک هویت خشونت‌ورز و تمامیت‌خواه می‌شود.^۲

۸- در پی تغییر ادراک ایرانیان نسبت به دخالت خارجی و تجزیه است

جریان صهیونی‌پهلویسم از منظر مرزبندی با خارج و عرق داشتن نسبت به هویت ملی در نقطه مقابل سنت چندهزارساله ایرانیان قرار می‌گیرد. ایران به سبب جایگاه ژئوپلیتیک خود همواره در معرض تعدی قدرت‌های متخاصم و زیاده‌خواه بوده است؛ اما در طول تاریخ ایرانیان توانسته‌اند باتکیه‌بر دو عنصر پهلوانی و خردورزی با تجزیه‌طلبی و دخالت خارجی رسماً مرزبندی کنند.^۳ ایران هیچ‌گاه در تاریخ چندهزارساله خود مستعمره هیچ‌کشوری نبوده است، حال به‌جرت می‌توان گفت جریان دست‌ساز و برساخته صهیونی‌پهلویسم اگر فقط یک کارکرد برای خودش متصور باشد آن رسالت تغییر ادراک ایرانیان نسبت به دخالت خارجی و تجزیه است.

۹- بخشی از پدافند آمریکا برای تغییر نظم نوین جهانی است

جریان مذکور از منظر راهبردی بخشی از پدافند آمریکا و اسرائیل برای مقاومت در برابر تغییر نظم نوین جهانی است. اگر قبول کنیم که اسرائیل مهم‌ترین نیروی نیابتی آمریکا در پر انرژی‌ترین نقطه جهان است و ایران مهم‌ترین کانون مقاومت در برابر ایده استعماری در این منطقه، چرا نباید آمریکا هویتی را بسازد که به شکل حداکثری این کانون را به چالش بکشد؟

۱۰- اکنون زده و تاریخ‌زد است

فقط در یک هویت تاریخ‌زدایی‌شده است که می‌توان هم‌زمان هم از ملیت دم زد و هم بخشی از پروژه ضدملی شد. مهم‌ترین تناقض هویت صهیونی‌پهلویسم دقیقاً همین جاست که اساساً جریانی که تمایز دخالت خارجی برای تغییر

گرفتار کرده‌اند. دقت کنیم که نقطه اوج داستان جایی بود که یک اکانت وابسته به موساد رسماً احتمال قربانی‌شدن ۸۰۰ هزار ایرانی برای این پروژه را تأیید کرده بود. در واقعیت صحنه ما با تلقی از هر سه نوع خشم روبه‌رو بودیم که اگر آن‌ها را نتوانیم از یکدیگر تفکیک کنیم، هم در تحلیل و هم در تجویز خطا خواهیم داشت. شواهد و قرائن نشان می‌دهد تشکیل سیکل مهیب خشونت عموماً توسط نوع سوم انجام شده است؛ اما عموم قربانیان از دو سطح نخست بوده‌اند.

بخش دوم: تبارشناسی ایده صهیونی‌پهلویسم

به نظر می‌رسد موساد علاوه بر موضوع جنگ شهری به‌مثابه یک کنش ضربتی و لحظه‌ای برای ضرب‌زدن به ایران، یک پروژه دیگر را نیز هم‌زمان پیش می‌برد؛ شکل‌دهی به یک هویت سیاسی جدید در ایران که در درازمدت بتواند هر گاه اراده‌ای وجود داشت پروژه‌هایی از جنس جنگ شهری را دوباره انجام دهد. ساخت یک هویت گفتمانی صهیونی‌پهلویستی کارویژه دوم بود که حتماً از پروژه اول مهم‌تر است؛ اما این ساخت هویتی چگونه شکل می‌گیرد و چه اجزایی دارد؟

۱- خشم محور است

هویت صهیونی‌پهلویستی تلاش می‌کند در وهله نخست از سه گونه خشم ذکرشده در بالا بهره‌برداری کند. عاملیت اصلی این هویت با خشم سوم و ساماندهی شده است؛ اما برای اجتماعی‌کردن آن هرقدر بتواند از خشم برساختی و خشم واقعی یارگیری کند، جدی‌تر می‌شود. در چنین وضعی ناکارآمدی و بی‌افقی حکمرانی به‌عنوان عنصر پششان در ساخت این هویت کار می‌کنند.

۲- گفتمان سلبی دارد

وقتی بستر اصلی شکل‌گیری هویت، خشم باشد؛ لاجرم اسکلت‌بندی اصلی گفتمان هویت سلبی می‌شود. بسیاری از آنانی که در وقایع دی‌ماه نام خاصی را فریاد زدن احتمالاً هیچ دل خوشی از آن ندارند یا اصلاً ممکن است آن فرد را نشناسند؛ اما در نظام ترجیح‌ناشان آن ایده را به‌مثابه یک اعتراض فریاد می‌زنند.

۳- نوستالژیک است

وقتی عده‌ای حس کنند رسیدن به اوتوپیا یا آرمان‌شهر ممکن نیست به طور سیستماتیک به سمت رتروپیا یا بازگشت به آینده و البته نوستالژی‌ها می‌روند. در این ماجرا نوستالژی برساخته شده توسط منوتو و... به‌مثابه یک مخدر کار می‌کند. جریان صهیونی‌پهلویست تلاش می‌کند در عین تاریخ‌زدایی یک تاریخ جعلی و آرمانی بسازد.

۴- فهم ساده‌سازانه از مفاهیم دارد

در هویت صهیونی‌پهلویستی مفاهیمی چون خوشبختی، توسعه، رفاه، آزادی و برابری هم تعریفی ساده‌سازانه و تک‌خطی دارد و هم راه‌های رسیدن به آن‌ها ساده است. این وضعیت شاید نتیجه سال‌ها اندیشه‌زدایی و سیاست‌زدایی از عرصه دانشگاه و رسانه و... باشد، دوگانه‌سازی‌های ساده مثل خوب و بد، خیر و شر و مطلق‌انگاری آن‌ها در چنین وضعی نقش دارند. در این مدل فکری هیچ خیر و شر مرحله‌ای و مدرجی وجود ندارد و چون دچار کج‌خوانی از لح‌خوانی از متون هم است، مفهوم خیر و شر مطلق در ذهنش باژگونه فهمیده می‌شود. در این نگاه راه رسیدن به توسعه ساده است؛ التماس به ترامپ برای حمله نظامی، تغییر و خوشبختی و تمام! این وسط هرقدر تجربه‌های تاریخی مثل لیبی و عراق و... هم مرور شود، فرد چون از منظر ذهنی تاریخ‌زدایی شده و از منظر اراده اکنون‌زده و از منظر تحلیلی ساده‌ساز است، گوشش را روی استدلال‌ها می‌بندد.

۵- ناچینش است

جنبش به مفهوم کلاسیک آن دارای گفتمان ایجابی، خشونت‌پرهیز، با رفتار مدنی و همراه با رهبری برآمده از دموکراسی یا فرایندی مقبول اکثریت اعضاست؛ اما آنچه دیدیم هیچ‌کدام از این خصلت‌ها را ندارد.

۶- در عصر پساحقیقت هویت‌یابی ارتباطی می‌شود

بخش مهمی از هویت این جریان برساختی و رسانه‌محور است، در وضع

ادامه از صفحه یک

دو نگاه اول و دوم به دلایل متعددی قابل رد است؛ ایده نخست در توضیح چرایی رخ‌ندادن این پدیده در سال‌های پیش از سال ۱۳۹۶ ناتوان است، یعنی اگر دشمن می‌تواند هر زمان خواست فارغ از وضعیت رضایتمندی یا نارضایتی داخلی اقدام به توسعه ناامنی کند، چرا در آن سال‌ها چنین وقایعی اتفاق نیفتاد؟ ایده دوم در توضیح چرایی خشونت، رادیکالیسم و وضوح دخالت خارجی در حمایت، ساماندهی و... به مشکل می‌خورد. واقعیت آن است که یک پروژه طراحی و تمرین شده روی بستر اعتراضی جامعه سوار شد و کار کرد. تقریباً برای بسیاری از دلسوزان و اهالی فن اصل وقوع اعتراضات با دست‌فرمان اقتصادی و اجتماعی در پیش گرفته‌شده قابل‌پیش‌بینی بود، البته شاید هیچ‌کس چنین سطحی از خشونت خیابانی و ساماندهی شورش را پیش‌بینی نمی‌کرد؛ اما در اصل وقوع اعتراض تقریباً اجماع وجود داشت. ایران در سوم تیرماه ۱۴۰۴ از دل جنگی مهیب بیرون آمد و ما به دو دلیل توانستیم در آن زمان آتش‌ریس را به دشمن تحمیل کنیم؛ نخست توان آفندی نیروهای نظامی کشور و دوم توان پدافند اجتماعی ملت ایران. مردم آنچنان سرمایه اجتماعی‌ای تولید کردند که دشمن پروژه براندازی را شکست‌خورده دید. سؤال مبنایی و مهم شاید این باشد که در این ۶ ماه با این سرمایه اجتماعی چه کردیم؟ پیش از وقایع اخیر در مقاله‌ای با عنوان «از مردم قدرشناسی نگرده‌ایم»^۱ تا حدودی به این موضوع پرداخت شده بود. می‌شود گفت در دی‌ماه ۱۴۰۴ با سه سطح از خشم در خیابان و خارج از خیابان روبه‌رو بودیم؛ ۱- خشم حقیقی، ۲- خشم برساختی و ۳- خشم ساماندهی‌شده.

خشم حقیقی چیزی است که مردم کوچک و خیابان به واسطه وضعیت اقتصادی (که هم به تحریم‌های ناجوانمردانه غرب مربوط است و هم به تصمیم‌ها و بی‌تصمیمی‌های داخلی) و تصمیمات غلط در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و... به آن دچار شدند، دانشجو، معلم، راننده اسنپ، زن خانه‌دار، کارمند، بازاری و... کمبودها و بی‌امکانی‌ها را می‌بینند و به‌نوعی حق دارند خشمگین باشند. این خشمی است که می‌تواند تبدیل به اعتراض شود.

خشم برساختی چیزی است که در وقایع اخیر روی زمینه‌های واقعی خشم، عملیات رسانه‌ای و شناختی کرد و آن را جهت داد، اگرچه کرد و به سمت و سوی خشونت کشاند. مطالعه الگوریتم اینستاگرام در بازه پیش از ۱۸ دی ۱۴۰۴ می‌تواند یک مورد تحقیقی خوب باشد، ساخت کلیپ‌های کوتاه با موسیقی سمفونی آثار مجید انتظامی و گفتن عبارتی در تهییج و تحریک مخاطب در تعداد چند دهه‌میلیونی و ویرال کردن آن، نمونه‌ای از مهندسی خشم و خشونت بود. گزارش نکان‌دهنده‌فیگارو از کمپین‌های فیک به نفع اپوزیسیون ایران با استفاده از شبکه‌هایی از حساب‌های غیرواقعی و محتوای دست‌کاری و تولیدشده توسط هوش مصنوعی بخش مهم دیگری از پروژه برساخت خشم و جهت‌دهی به آن را توضیح می‌دهد. شبیه همین دست‌کاری‌ها و کمپین‌ها را می‌توان در شبکه اجتماعی ایکس هم مشاهده کرد.

خشم سوم دیگر فقط خشم نبود؛ بلکه تولید یک شبکه ترویج خشونت در کشور بود. در روزهای آغازین وقایع، اظهارات مهم مایک پمپئو، وزیر خارجه دولت نخست ترامپ مبنی بر حضور مأموران موساد در بین معترضان بخشی از این ماجرا را لو داد. جریانی که به شکل تمرین شده و با برنامه در دو روز دو هدف را پیش می‌بردند؛ هدف نخست اژکازانداختن ساختار نظم‌بخشی حکومت و حرکت به سمت یک کودتای مدرن و هدف دوم کشته‌سازی وسیع برای توجیه و تولید استدلال برای عملیات نظامی پسینی ایالات متحده بود. حمله به حدود ۲۰ درصد کلانتری‌های کشور، هجمه هدفمند به مراکز صدا و سیما خصوصاً در شهرهایی مانند کیش - که اپوزیسیون یک برنامه ویژه برای آنجا داشت - نشانه‌هایی از برنامه‌ریزی یک کودتای مدرن و غیرکلاسیک بود، ازسوی دیگر کشته‌سازی و اعلام اعداد عجیب‌وغریب چند ده‌هزارتایی توسط رسانه‌هایی مانند منوتو و اینترنشنال بخشی از پروژه هنجارسازی برای حمله نظامی تلقی می‌شود.

هدف دشمن استفاده ترکیبی از هر سه این خشم‌ها بود، اعتراضات دی‌ماه با معترضان دسته نخست شروع شد؛ اما با اضافه‌شدن دسته‌های دوم و سوم در ۱۸ و ۱۹ دی به نقطه‌ای رسید که پروژه جنگ شهری علیه ایران رقم خورد. ورود علنی ترامپ به ماجرا با تصور نتیجه‌بخش بودن این فرایند صورت گرفت. ایده کمک در راه است باهدف زنده نگه‌داشتن خشونت خیابانی پس از آن توییٹ مشهور متوهمانه سقوط شهر دوم ایران (مشهد) نشان می‌داد عده‌ای این وسط ترامپ و تیم تصمیم‌ساز او را هم در حبابی از ناواقعیت